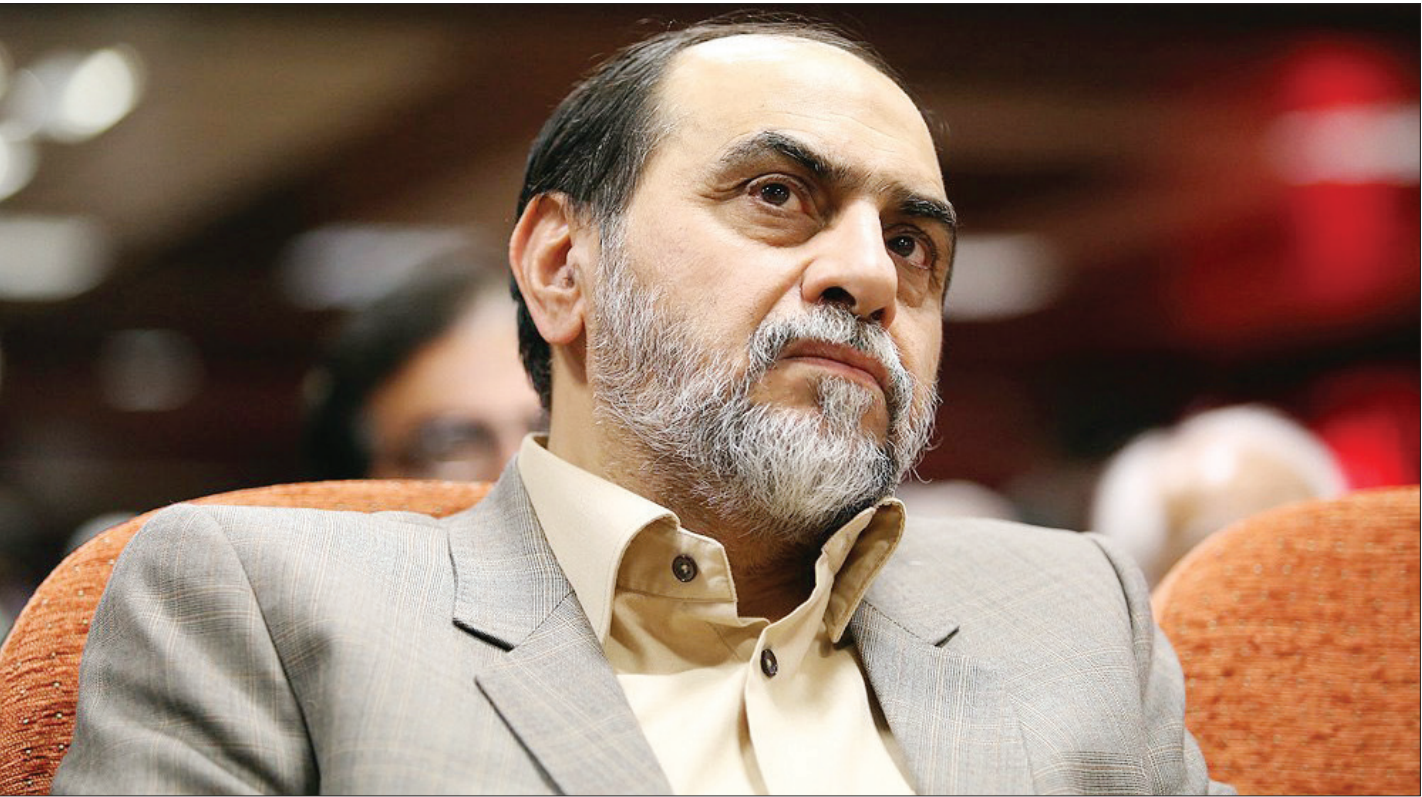


بازخوانی نحوه دفاعیات استاد حسن رحیم‌پورازغدی از نظام جمهوری اسلامی

در نقد و ستایش ایده‌های یک متفکر



سیدجواد طاهایی پژوهشگر فلسفه و جامعه‌شناسی

مدعاآن است که ادبیات سیاسی پیرامون انقلاب و جمهوری اسلامی، چه انتقادی و چه مدافعانه، استیلاطلبانه است، یعنی در پی آن است که انقلاب و جمهوری اسلامی را تابع مفاهیم نظری و مقولی سازد. ادبیات تحلیلی درباره جمهوری اسلامی، آن را مستقل و وجودی نمی‌انگارد. راه، اتخاذ نگرش پدیدارشناسانه است که در آن باید به رهبری انقلاب اسلامی نگرش خودبنیاد داشت. اما برای تبیین این مدعا، یک نویسنده باید گزینش شود تا همچون نمونه و مثالی برای کل آن ادبیات، مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد!

این یادداشت، براساس نحوه دفاعیات استاد رحیم‌پورازغدی از نظام جمهوری اسلامی، طرحی درخصوص نقد کلیت ادبیات انقلاب اسلامی، چه حمایت‌گرانه و چه انتقادی، ارائه می‌کند.

۱۱۱

هر سخنور یا نویسنده‌ای یک شخصیت انشایی یا اخلاق قلمی دارد که بر اثر تداوم کاربرد برخی واژگان، استعارات و تعابیر، برخی شکل‌ها و تمایلات در نحوه تحلیل مسائل شکل می‌گیرد. تدریجا وضع به گونه‌ای می‌شود که بعد از مطالعه چند مکتوب از او، می‌توان هویت کلی نوشته‌هایش را درک کرد. در مورد همه نویسندگان همین‌طور است هنگامی که در برابر چند نوشته مختلف قرار می‌گیریم، نوشته نویسنده مورد نظر به راحتی در میان آنها قابل تشخیص است.

نگارنده نیز همچون جمع کثیر دیگری از علاقه‌مندان به ایشان سخنرانی‌های زیادی از استاد رحیم‌پورازغدی را باعلاقه گوش داده و نگرینسته و چندمقاله نیز از وی خوانده‌است. در معنایی که گفته شد وحدت و تکنیکی در سخنان و نوشتار آقای رحیم‌پورازغدی قابل تشخیص و بنابراین، قابل ارزیابی است.

نکته آن است که فراتر از استاد رحیم‌پورازغدی حتی مجموع ادبیات در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی نیز، جای گرفتن‌شان در یک مقوله کامیابش واحد، ممکن به نظر می‌رسد. ذیل همان مقوله، نقد آن ادبیات نیز ممکن به نظر می‌رسد. مثلا می‌توان به این انتقاد کلی اشاره کرد که این ادبیات، چه انتقادی و چه مدافعانه، مقولی اند نه وجودی. به عبارتی دیگر، کاری که خیلی خلاصه کوشش می‌شود انجام گیرد آن است که گفته شود نگرش به انقلاب اسلامی، هم در انتقاد از آن و هم در دفاع از آن، نگرشی تفکرمحور و نظر به‌مندانانه است. در آن مستقیما به انقلاب و متعلقات آن نگرینستی نمی‌شود بلکه این کار به مدد نظر به‌ها و ایدئولوژی‌ها و روش‌های تحقیق، از خلال آنها و در امتداد آنها صورت می‌گیرد و نتیجه؛ به جای درک انقلاب اسلامی، مقولات برساخته‌ای درباره آن، مورد توجه قرار می‌گیرد. مجموعا ادبیات انقلاب اسلامی، از هر نوعی چه انتقادی و چه دفاعی، از اولویت مقولات فکری بر خود واقعیت و پدیدار انقلاب سخن می‌گوید.

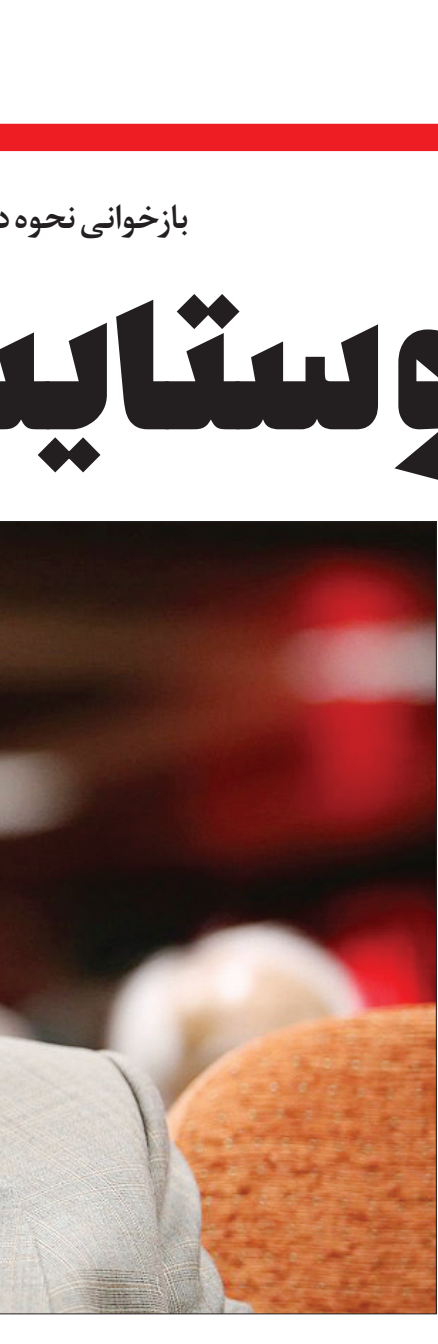
اما در ایران جدید، پدیدار امر پدیداری چیست؟ خود انقلاب؟ آدم‌های آن؟ خروجی‌های بین‌المللی آن؟ جمهوری اسلامی به‌عنوان دولت، به‌عنوان ساختارهایی حقوقی و اجرایی؟ شرایط تاریخی-سیاسی ایران؟ روحیات و روان‌شناسی مردم ایران؟ یا شخص رهبری؟ فقط رهبر. فقط رهبری است که هم آغاز تاریخ جدید است یعنی به یمن او آغاز درک می‌شود و هم تداوم همه ساختارها، پروسه‌ها، آفرینش‌ها، تحرک کلیت و خلاصه هم چیز تاریخ جدید به او بند است. رهبری حقیقتی است که دیده نمی‌شود اما دیدن را ممکن می‌کند؛ اگر به آیت‌الله خامنه‌ای بنگریم دیدن رهبریت او ناممکن می‌شود. آدم یاد سخن حضرت‌علی(ع) می‌افتد که می‌فرمود همه فضایل از من شروع می‌شود. آنها که در زمان امیر(ع) او را چهره‌به‌چهره می‌دیدند، او را نمی‌دیدند. در اجتماع، امر پدیدارین آدمش را می‌خواهد تا مفهوم شود و مستلزم آن است، وگرنه تا ابد تصور باقی می‌ماند.

در ستایش رحیم‌پورازغدی

برای تبیین قدرت غیرمفید و گمراهی آور نظریه در تبیین پدیده انقلاب و نظام باید در پی یک نویسنده معیار باشیم چه کسی بهتر و شایسته‌تر از حسن رحیم‌پورازغدی؟! انصاف حکم می‌کند که ابتدا از فضایل آقای رحیم‌پورازغدی سخن بگوییم. ایشان بی‌تردید یک استاد است. تردیدی نیست که همه و حتی مخالفان او از ثمره مطالعاتش بهره برده‌اند. رحیم‌پورازغدی جزء معدود وفاداران به نظام است که فقط متکی بر مطالعات و آگاهی‌هایش نیست که سخن می‌گوید، بلکه مساعی و تکاپوهای فکری‌اش نیز آشکارا به چشم می‌آید. بالاتر از بسیاری دیگر، او واقعا یک متفکر و مجتهد مسائل نظام جمهوری اسلامی است. پس او فقط استاد نیست بلکه استادی آوانگارد است. او نه فقط پیشرو بلکه سابقه‌دار نیز هست و وفاداری خود و صداقتش را در مهالک سخت دفاع از جمهوری اسلامی اثبات کرده است. رحیم‌پورازغدی یک راز نیز هست؛ چگونگی او روایت و حدیث از ائمه(ع) و پیامبر(ص) می‌خواند اما در همان حال، تالار سخنرانی پر است از دانشجویان منتقد، معترض و علاقه‌مند به ارزش‌های سیاسی مدرن که به‌طور دقیق با او می‌نگرند؟

روح ترجمه‌ای بنیاد تفکر واقع نمی‌شود

باوجود این، آموزه‌های استاد رحیم‌پورازغدی روح غربی و منفعلانه‌ای دارد. مثلا به برخی اصطلاحات او بنگریم: معرفت‌شناسی اسلامی، تفکر اسلامی، نظام انسان‌شناسی



اسلامی. اصطلاحات و مفاهیمی از این دست که وسیعا توسط ایشان (و دیگر مدافعان انقلاب اسلامی) استعمال می‌شود، روح غربی و مشخصا ماهیتی ترجمه‌ای دارند. درواقع، معادل انگلیسی این اصطلاحات معادل‌هایی جاافتاده‌اند و به گوش آشنايند. اگر اندیشه سیاسی همان ترجمه political thought است، پس اندیشه اسلامی نمی‌تواند ترجمه و دنباله اصطلاح Islamic thought نباشد. تا قبل از تاریخ مدرن کشور و آغاز دوره معاصر چنین اصطلاحاتی وجود نداشت. پس اولین نتیجه‌گیری آن است که این دست اصطلاحات که همچون ابزار تفکر برای استاد رحیم‌پورازغدی، زیسته و مایعد تجربه نیستند. دوم آنکه اصل و مبنایی هم نیستند. زیرا از پیوستگاه به اصطلاح، سنت و مدرنیته^(۱) برخاسته‌اند و حقیقت موقتی دارند، یعنی با پیشرفت تمدن و ظهور شرایط تازه و بهبود اوضاع، از رونق استعمال این نوع مفاهیم و اصطلاحات کاسته می‌شود. برک می‌گفت توجه زیاده به نظریه، گویای آن است که جامعه به وضع بدی اداره می‌شود. اگر چنین باشد، با بهبود و اعتدال یافتن اجتماع، از نیروی فکری -اجتماعی اصطلاحاتی که به امر انتزاعی اشاره دارند، کاسته می‌شود؛ آنها تخصیص می‌خورند، جای‌شان را به اصطلاحات اجرایی تر و تعاریف عملیاتی تر می‌سپارند و خلاصه از حرمت پیشین‌شان کاسته می‌شود. مثلا ممکن است به‌جای تفکر اسلامی گفته شود اسلام انتزاعی شده یا اسلام به روایت تفکر.

برداشتی که این زمان از تفکر یا اندیشه اسلامی وجود دارد، بی تردید آنی نخواهد بود که در دوران شکوفایی اسلام و تمدن ایرانی جلوه‌گر می‌شود. در تمدن اسلامی آینده (ان شاء الله)، به‌جای اندیشه اسلامی شاید مبحث اسلام در عرصه اندیشه رونق بیشتری بگیرد و خلاصه، بازار مقولات انتزاعی کمی کساد خواهد شد.

رحیم‌پورازغدی: دفاع از اسلام یا انقلاب اسلامی

ایراد آن است که موضوع حجم عمده‌ای از دفاعیات استاد رحیم‌پورازغدی، اسلام است به‌عنوان عقیده و نه انقلاب اسلامی به‌عنوان واقعیت. اسلام در ایران علاوه بر آنکه دین است، وسیع‌تر از آن، فرهنگ و عرف و باز بالاتر از آن، خود زندگی و همه ناخوداگاه جمعی است. اسلام یا امر اسلامی آن عقایدی نیست که فرد مسلمان به آنها عمل می‌کند؛ امر اسلامی آن روح فراگیری است که فرد مسلمان درون آن زندگی می‌کند و به‌طور ناخوداگاه از سوی او تجربه می‌شود؛ دین و درواقع اعتقاد دینی در اجتماع ایرانی سنت و فرهنگیده شده است.

استاد رحیم‌پورازغدی می‌خواهد بین یک حقیقت و یک واقعیت یعنی بین دین و جمهوری اسلامی یک رابطه تائیدگر برقرار کند به‌نحوی که اولی، دومی را توجیه و مدلل کند یا به بیان دیگر، تاریخ و تمدن اسلامی، جمهوری اسلامی را قابل تعریف و قابل شناخت سازد. اراده آن است که حقیقت قبلی واقعیت کنونی را توضیح دهد یا حداقل در این کار، تسهیل‌گر باشد. اما این رابطه (حرکت از اسلام به سمت جمهوری اسلامی) باید برعکس شود تا معقول تر باشد. از رخداد کبیری که در زمان حال رخ داده، می‌توان گذشته را شناخت نه از گذشته زمان حال را. در این حالت دوم، حالتی که در آن می‌خواهیم رخداد یا يوم‌الله را براساس دانش کهن درک کنیم، چیز مهمی نفی می‌شود و آن، کل امکان آغازگری و آفرینش‌گری و قابلیت اراده انسانی است و آنچه اثبات می‌شود، تداوم قدرتمندانۀ امر کهن است. در این صورت تاریخ ما و دیانت ما یک دیانت زیستی و مکانیکی خواهد بود و ما انسان‌ها شانی جز ادامه آنچه قبلا بوده‌ایم، نخواهیم داشت. اما مینا قرار دادن یک تحول رستخیزی را رخداد در زمان حال، گذشته را در اختیار ما قرار می‌دهد و ممکن می‌سازد که درپاییم ما کیستیم و عقاید کهن‌مان چیست.

برخلاف این اما، دفاعیات رحیم‌پورازغدی بیشتر از اسلام و سیره نبی مکرم(ص) و ائمه(ع) و تمدن کهن اسلامی و ظرفیت اجرایی احکام و... است و کمتر از خود جمهوری اسلامی. یا بهتر بگوییم، ایشان از موضع دفاع از اسلام به دفاع از جمهوری اسلامی رو می‌کند تا برعکس.

استاد رحیم‌پورازغدی: جامعیت زیاده

دلیل نقص رهیافت استاد رحیم‌پورازغدی یا دلیل عدم کمال بسیاری از سخنان ایشان آن است که می‌توانستی این سخنان را در قبل از انقلاب نیز بگویی و حتی می‌توانستی آن را در رژیم سابق انتشار نیز بدهی. این خیلی مهم است که بسیاری از این سخنان در خارج از شرایط تاریخی نظام جمهوری اسلامی نیز قابل طرح است و همین، علامت آن است که خیلی از این استدلال‌ها ربط ضروری به جمهوری اسلامی و شرایط آن ندارند. دیگر آنکه نقطه نظرات استاد رحیم‌پورازغدی جامعیتی زیاده دارد. معقول‌تر است که فقط درباره شرایط زمانی و مکانی خودمان با قاطعیت سخن بگوییم. این قضاوت از آن رو است که اسلام مفهومی عام است و شامل آینده و کل جهان نیز می‌شود و مفهومی از تغییر سرزنوشت بشريت را در خود دارد و هیچ‌یک از این عمومیت‌ها در حوزه اختیار ما نیستند. ما ضامن زمانه خود هستیم. پس با چه مجوزی می‌توان به نمایندگی از کلیت سخن گفت؟ معقول‌تر و مفیدتر آن است که نظرگاهی اتخاذ کنیم که محدودتر، حلال مسائلی‌تر و گشوده یا مستعد برای حل مسائل عینی نظام باشد. باید تفکر عملیاتی باشد نه آنکه عمل مطابق با تفکر باشد.

نیاید از یاد برد که مشکلات عملی راه‌حل عملی دارند، مبنایی عملی هم دارند، یعنی نقطه آغازشان هم عملی است. پخته‌ترین نظریات، دم‌دستی‌ترین مشکلات اجرایی را حل نتوانند کرد که هیچ، ممکن است آن را پیچیده‌تر هم بکنند و درواقع، می‌کنند. به‌علاوه درباره چیزی که هنوز نیامده نمی‌توان اندیشید و اندیشه‌ای اگر هم صورت گیرد، اعتبار چندانی ندارد. با مقولات نظری می‌توان انتقادات فکری از جریانات موجود کرد، اما چنین تفکری وجه اثباتی یا پیش‌برنده‌ای ندارد. آنچه فرهنگ‌ساز است لزوما تمدن‌ساز نیست.

استاد ازغدی: انقلاب اسلامی همچون مثالی از اسلام؟

در حال حاضر، ازغدی در حالت فقدان تجربه، استدلال می‌کند؛ از اسلام به‌مثابه عقیده و نیز تمدن گذشته سخن می‌گوید اما در حالت فقدان یا ضعف تفکر پیرامون تجربیات وسیع جمهوری اسلامی به‌عنوان واقعیتی فی‌ذاته و مستقل. برعکس، ازغدی جمهوری اسلامی را واقعیتی مشروط، واسطه‌مند و استمرار حقایق مهم‌تر قبل از خود ترسیم می‌کند. عجیب است استاد ازغدی که باور اکید به نظام جمهوری اسلامی دارد به‌جای تعقل به تمایز و تفاوت بودن تجربه جمهوری اسلامی، بیشتر از مقولات انتزاعی و تاریخی یادشده سخن می‌گوید. استاد معمولا به‌جای آغاز از استمرار سخن می‌گویند. این یک کاستی مرکزی است. ایشان در سخنان خود، انقلاب و جمهوری اسلامی را به‌مثالی از اسلام تقلیل می‌دهد، حال آنکه جمهوری اسلامی صرفا مثالی از اسلام نیست و این نظر امام خمینی بنیانگذار تاریخ جدید اسلام و ایران است. از نظر امام خمینی، جمهوری اسلامی اولی بر تاریخ اسلام است. استاد ازغدی از اسلام به امام و به جمهوری اسلامی می‌نگرد، حال آنکه مومنین به انقلاب و جمهوری اسلامی (و حتما خود ایشان نیز)، عمدتا از موضع امام، به ارزیابی و تحلیل تاریخ اسلام و اعتباریات آن می‌پردازند. اگر امام خمینی ملاک است، استاد ازغدی باید از حال به گذشته بنگرد نه از گذشته به حال. نگاه ایشان باید از امام خمینی به پیامبر(ص) باشد نه از پیامبر(ص) به حضرت امام. نهایت هویت‌بخش است. اما ایشان اصالتا چنین نمی‌کند، یعنی در سخنان‌شان معلوم است که امام و رهبری انقلاب مبنای تحلیل‌ها ز تحولات تاریخ اسلام است. اما این مبنائیت موضوع خلاقیت فکری قرار نمی‌گیرد و روابط برقرارشده چندان پررنگ نمی‌نماید.

دفاعیات کنشی یا واکنشی؟

موقعیت و موضع فکری ایشان عمدا دفاعی و برائت‌طلبانه است؛ برائت از تصورات ناصوابی که دشمنان و جاهلان درخصوص اسلام و جمهوری اسلامی به‌وجود می‌آورند و می‌پردازند. حتی هنگامی

که او فکر یا مکتبی را جاتانه و پراحساس نقد می‌کند ماهیت سخنانش برائتی است. ازغدی همچنان دفاع می‌کند و هنوز هجوم یا هجوم اساسی را آغاز نکرده و آن هنگامی است که به‌جای نقد مخالفت‌ها با نظام، به هستی خود نظام تعقل شود و با این تعقل، وجود جمهوری اسلامی به فلسفه و فلسفه تاریخ انتقال یابد. رهیافت فکری استاد رحیم‌پور، به گونه‌ای، یک رهیافت خودگفاست؛ آغوش گسترده‌ای ندارد؛ آماده شناسایی ایرانیان کمتر مذهبی نیست. او طرح و تصویری از ایران ندارد که همه ایرانیان را شامل شود. از نظر جامعه‌شناسی، او از یک حجم محدود از انسان‌های معتقد سخن می‌گوید. او از این حقیقت غفلت می‌کند که باید اسلام جمهوری اسلامی با دنیای این‌دسته از ایرانیان به انحای هوشمندانه‌ای تطبیق بیابد و منطقت شود، نه دنیای آنان با اسلام جمهوری اسلامی، رحیم‌پور و ما. استاد ازغدی به طبقه متوسط لبخند نمی‌زند. تفکر آرمانی تفکری برای فرد است مذک‌علک باید آماده تغییرپذیری و انعطاف در زمان حال باشد تا بتواند شرایط و استلزامات موجود را به‌عنوان سکویی برای جهش به آینده بهتر اجابت کند.

ضعف در تفکر گفت‌وگومحور

برادر ازغدی سخنور و سخنران است و طبیعتا سخنرانی گفت‌وگو نیست. اما می‌توان پرسید آیا شخصیت فکری ایشان نیز گفت‌وگویی است؟ یا اینکه مرد سخنور نظام، چنانکه دیده شده، از گفت‌وگو ورشی و پاسخ استقبال می‌کند و شاید از آن بدش هم نمی‌آید، جایگاه و موقعیت ایشان در استدلال و ایده‌سازی، کمتر گفت‌وگویی است و بیشتر در موقعیت ابلاغ یک طرفه حقیقت سخن می‌گویند. منظور آن است که استاد در تکوین استدلال‌هایش گفت‌وگویی به‌پیش نمی‌رود، بلکه شهودی و درون‌را عمل می‌کند. حال آنکه حقیقت به‌قول آگوستین دسته‌جمعی است. حقیقت اگر تا ابد فردی و محدود بماند یعنی آنکه حقیقت نیست. حقیقت امپریالیست است؛ دامن‌گستر.

مهرض مندرج در موقعیت ابلاغ یک‌طرفه حقیقت آن است که فرد مخاطب من بالغ و رشید نیست و به‌طور متقابل، برایم سخنی ندارد. این درحالی است که لازم است فرد برای دریافت حقیقت، قیلبی مکانات و کرامت داشته باشد. وقتی موقعیت متخذه، گفت‌وگویی و برابر و افقی نباشد، یعنی آنکه استاد رحیم‌پور طبقه متوسط شهرنشین ایرانی را با گرایش‌های مدرن‌تر در سیاست، به‌رسمیت نمی‌شناسد. انتقاد آن است که استاد ازغدی و بسیاری از ما حزب‌اللهی‌ها غفلت می‌کنیم که حقیقت امری دسته‌جمعی است و تکامل آن را در گسترش آن است، گسترشی مبتنی بر توافق و بین‌الذاهانیت.

خود رهبری معظم انقلاب، به‌نظر می‌رسد در پویش و تسری خود و در عمل خود، به این حقیقت، یعنی به ضرورت بین‌الذاهانی بودن نایل آمده و آن را به کار می‌گیرد. مثلاً رهبری به‌صراحت فرمودند که قریب‌به مضمون «سیاست در جمهوری اسلامی به‌میزان بیشتری اجتماعی و عمومی خواهد شد، اما مردان باسواد جمهوری از این حقیقت غافلند. بنابراین استلزام انتقال حقیقت تصدیق و شناسایی وزات و توانایی آن کسی است که قرار است طرف ابلاغ قرار گیرد. شاید در قرآن این ظرفیت و نوع نوع بشر برای دریافت حقیقت، کرامت نامیده شده است: و کرما بنی آدم. رحیم‌پور به طبقه متوسط الحال شهرنشین لبخند نمی‌زند یعنی در پی توافق با آنها نیست.

در اینجا طرح نکته‌ای ضروری است: عقیده مرکزی حزب‌اللهی آن است که طبق دانایی خداوند یا مطابق با ذهن خدا قضاوت و عمل می‌کند. پس او به‌ناگزیر بر اساسی مدعی است، ایده آلیسم قدرتمندی دارد حتی فراتر، دارای گونه‌ای تمایلات مطلق‌انگارانه در سیاست و اجتماع است. فرد حزب‌اللهی می‌تواند عقایدش را نزول دهد و آنها را ساده و متواضعانه و نسبی بیان کند و یا دیگران در میان بگذارد. او چنین نیز می‌کند. این کاری است که بی‌تردید جناب ازغدی نیز انجام می‌دهد. درواقع هیچ حزب‌اللهی مستقیم و عربان ایده آلیسمش را با مردم در میان نمی‌گذارد، بلکه آن را به

farhikhteganonline

۰۰۰۰۰

www.fdn.ir

فرهنگ‌یگان

مقولاتی مثل وطن، مصلحت عمومی، پیشرفت و توسعه، حفظ ارزش‌های اخلاقی و... تقلیل می‌دهد. این ناگزیر و عاقلانه است. اما مساله، نازل‌سازی آرمان‌ها نیست، مساله آن است که نازل‌سازی به کدام سمت و به‌سوی چه کسانی؟ استاد ازغدی و همه مدافعان فکری نظام، در دیالوگ با طبقه متوسط و روشنفکران هدایتگر آنها، انعطاف و آمادگی لازم را نمایش نمی‌دهند. ازغدی مفاهیم فلسفی و ارزش‌های مدرن سیاسی را برای توافق و دیالوگ به کار نمی‌گیرد، برای اثبات نادرستی‌شان به کار می‌گیرد. ازغدی درکنار بسیاری دیگر از مدافعین ارزش‌های موسس نظام، حتی اگر وقت کافی برای مطالعه اندیشه‌های غربی بگذارد، علاقه و ذوقی برای تماس نزدیک با آنها نشان نمی‌دهد. اطلاعات او از ارزش‌های سیاسی غربی واسطه‌مندانه و مبتنی بر غلطتی از ارزیابی‌ها و داوری است.

ابراهیم^(۴) از جسارت فلسفی به ایمان

جسارت و لبخند خیلی به هم نزدیکند زیرا هر دو از گونه‌ای قدرت روحی ناشی می‌شوند، از گونه‌ای حقیرانگاری. برای نقد اساسی غرب و نشان دادن عظمت انسانی انقلاب ۵۷، میزانی ولو اندک از پذیرش جاذبه غرب، به‌منظور ورود کافی به درون آن نیاز است. همچنین که حضرت ابراهیم(ع) تا سالیان مدید از رادوست‌داشت؛ ماه و سنستاره و خورشید را نیز؛ و هر کدام را به صد قانه و کمی هم جازمانه. درواقع بدون سالیانی زیست نزدیک و هم‌نویانه و متقاعدانه با افکار شرک آمیز، بت‌ها و مشرکین، عصبان علیه آنها به جایی نمی‌رسد و شاید اصلا ممکن نباشد؛ مثل آن است که سرباز چیزهایی را که درست ندیده است نشانه بگیرد.

استاد بزرگوار ازغدی و کُل فکر انقلاب اسلامی این مرحله اولیه ضروری را به‌خوبی طی نکرده‌اند. جسارت آنها برای مقاومت در برابر ۴۰۰ سال درونی‌شدن ارزش‌های فکری غرب و کوچ آنها به ناخوداگاه نسل‌های جوامع اسلامی قابل تقدیر است، اما در آن حد هم نیست که به مدرنیته لبخند بزنند و آن را به درون خود راه دهند. نه جمهوری اسلامی، اما مردان آن، بدون لبخند به مدرنیته در پی گذار از آن یا نفی آن هستند. در برابر استعاره «مسلمان قبل از انقلاب»، استعاره «مسلمانی بعد از انقلاب» چیز خوبی است، زیر گویای آن است که مثل یک ابراهیم(ع) کوچک، فرد مومن به انقلاب اسلامی رونق ندهی ۵۰ و نتایج فرهنگی -فکری برخاسته از آن را درک کرده، با آن زیسته، حتی کمی گناه را هم تجربه کرده و سپس به امام خمینی ایمان آورده است. به عبارت دیگر، او با نظم تمدنی پیشین، به کمال آشنا شده و پس آنگاه ایمان آورده است.

مشابه این، تفاوت حضرت سلمان با حضرت ابوذر تفاوتی تمدنی- فرهنگی و بنابراین تفاوتی عظیم بوده است؛ یعنی تفاوت در بینش، وسعت درک، تجربیات زیسته، هوش. غیرممکن نیست که در برابر همه انتقادهایی که از ۱۰۰ سال اخیر تا کنون از غرب کرده‌ایم، غرب با پوزخندی پنهان به انتقادهای ما گوش فرا داده است. و گویی می‌گوید انتقادهای تمدنی شما از ما حتی اگر درست و معتبر باشد از جنس انتقادهای یک روستایی از شهری است؛ انتقادهای یک سیه‌بوی کسی که در شهر نزیسته است و صرفا ارتباطی ذهنی با مسائل شهر دارد. برای نقد چیزی ابتدا باید اهمیت آن را به خود یادآور شویم و این کار مستلزم زیست نزدیک با آن و استلزام زیست نزدیک نیز، اراده و تمایل به آن است. این شوق به نزدیکی ورزی مفهومی به غرب در مردان جمهوری تا کنون دیده نشده و اینک نیز کم دیده می‌شود.

آیا رویکرد استاد به تمدن می‌انجامد؟

رویکرد ازغدی اگر به‌خوبی گسترش و عمق بیابد در بهترین حالت شاید به ارتقای فرهنگی -فکری جامعه ایرانی بینجامد یا آن را زمینه‌سازی کند، اما به تمدن نمی‌انجامد. زیرا تمدن در پیوند با یا مقارن بانزدیکی‌های همه‌جانبه‌ور، یشه‌ای بین چند هویت جمعی کهن است. مقایسه‌های نظری، کلان، از دور، سطح تاریخی، مقایسه‌هایی نیستند که به تولید، همکاری، نزدیکی و... و خلاصه به آفرینش تمدن مبدل شوند. پرسش ساده است: آیا جمهوری اسلامی، با اتخاذ رهیافت نفی به تمدن نزدیک‌تر می‌شود یا با اتخاذ رهیافت نزدیکی طلبی و خوشامدگویی غرب گرایان سیاست ایران می‌گویند دومی. اما باید ترسید هنگامی که آدم‌های نادرست سخن درست بگویند. درواقع رهیافت دوم آن چیزی است که باید ازغدی و ما پیروانش اتخاذ کنیم.

با اینکه به‌طور عمیق به درون تمدن غربی (اروپای غربی و آمریکای شمالی) ورود نکرده‌ایم، میل به مقایسه خودمان با آنها در ما قوی است. غرب تمدن است اما جمهوری اسلامی در اصل، منادی یک اندیشه‌ای طرز نگاه یا اعتقاد است. این دو وضعیت قابل مقایسه با هم نیستند. حتی با اینکه جمهوری اسلامی یک رژیم سیاسی برای خلق تمدن و در مسیر آن است، با‌هم مقایسه میان این دو وضعیت (وضعیت نیل و وضعیت در مسیر بودن) مقایسه مفید و راهگشایی نخواهد بود مگر آنکه جمهوری اسلامی به تمدن نائل آید، یعنی به آفرینش ساختارهای مؤثر بینجامد و به خلق پروسه‌ها و روندهایی مطابق منطق خود.

پی‌نوشت

۱- تعارض سنت و مدرنیته ظاهرا یک اصطلاح است اما در باطن، کارکردی ایدئولوژیک دارد: درحالی که به‌دلیل کلیت زیاده خود حاوی هیچ مفهوم مشخصی نیست اما ناخوداگاه احساس کهنگی و بی‌ارچی گذشته و برین بودن تجربه مدرن را به ذهن متبادر می‌کند. از این رو این اصطلاح رایج و جاافتاده، نه فقط از نظر تحلیلی کم‌ثر بلکه گمراه کننده است.